

افغانستان آزاد – آزاد افغانستان

AA-AA

چو کشور نباشد تن من مباد بدین بوم و بر زنده یک تن مباد
همه سر به سر تن به کشتن دهیم از آن به که کشور به دشمن دهیم

www.afgazad.com

afgazad@gmail.com

Political

سیاسی

یونس نگاه

۱۸ دسمبر ۲۰۲۲



یونس نگاه

در دفاع از مشروطه خواهان و ملی گرایان مترقی

طالبان نیروئی معلق در میان مقتضیات زمانه و برداشت‌های مدرسه‌ئی از تاریخ، دولت و ملت‌اند. این گروه در ارزیابی نصاب تعلیمی، به رغم دعوا بر سر جغرافیا و تاریخ جهان اسلام، خود را موظف به دفاع از «افغانیت» (معیار سوم ارزیابی)، فرهنگ (معیار چهارم)، استقلال و آزادی کشور (معیار هفتم)، قهرمانان ملی وطن (معیار هشتم) و حقایق تاریخی (معیار دوازدهم) می‌دانند. در صفحه سوم آن سند زیر عنوان «تشویق شاگردان به فرهنگ بیگانه» نوشته‌اند که در نصاب تعلیمی افغانستان از شاعران و دانشمندان افغانی و اسلامی بسیار کم یاد شده است. بعد توضیح داده و اعتراض خود را روشن‌تر بیان کرده‌اند. به گفته طالبان، بیشتر افغان‌هائی که نامی از آنان در کتاب‌ها گرفته شده، زنان و ناسیونالیستان‌اند و باقی همه شاعران غربی‌اند. در همین چند جمله کوتاه، طالبان سه دشمن اصلی خود را مشخص کرده‌اند: زنان، ناسیونالیستان و غربی‌ها. اما تعریف طالبان از زنان، ناسیونالیستان و غربی‌ها آن‌طور نیست که در ادبیات سیاسی غیرطالبانی رایج است.

طالبان مخالف ذکر نام هر زنی در نصاب نیستند، بلکه بر بنیاد سلیقه طالبانی خود زنان را دسته‌بندی می‌کنند. به‌طور مثال، وجود نام صراحت روشنی شاعر را در نصاب ناروا دانسته و گفته‌اند که به جای چنین افراد، باید کسانی چون نازو انا و ملالی معرفی شوند (ص ۳۵). مشهور است که نازو انا، زنی مدیر، تعلیم‌یافته و فعال اجتماعی بود، در جمع مردان حضور می‌یافت و مدتی بعد از قتل پدرش رهبری قوم خود را به دست گرفت. بر اساس آنچه تذکره‌نویسان نوشته‌اند، او شعر می‌سرود و در حضور مردم سخنرانی می‌کرد. این دوبیتی مشهور پشتو به او نسبت داده می‌شود:

سحرگه وه د نرگس لېمه لاندۀ / څاڅکی څاڅکی پي له سترگو څڅېده / ماوېل څه دی بڼکلی گله ولي ژاري؟ / ده وېل ژوند مي دی يوه خوله خندېده.

طالبان، لیلا صراحت روشنی را زنی غیرمشهور و با گرایش‌های غربی اعلام کرده و نامش را در نصاب ناروا می‌دانند. گرایش‌های غربی خانم صراحت را احتمالاً از عکس و زندگی‌نامه او که مدیرمسئول نشریه، نویسنده و شاعر بوده است، استنباط کرده‌اند، ورنه او مبلغ سیاسی، فیلسوف و نویسنده‌ای نبود که غرب‌گرایی یا گرایش سیاسی مشخص دیگری را ترویج کرده باشد. اگر شعر سرودن و در اجتماع بودن ناروا است و طالبان دوست دارند تنها کسانی را در نصاب معرفی کنند که با حجاب و اخلاق طالبانی عیار باشند، در آن صورت نازو انا چگونه در آن معیارها می‌گنجد؟ زنی که رهبری قبیله را بر دوش داشت، در میان مردان با چهره و هویت آشکارش حضور می‌یافت، شعر می‌سرود و اهل سیاست بود؟

واقعیت این است که طالبان با کلیشه‌های بسته ذهنی خود قضاوت می‌کنند و بلد نیستند که تحقیق کرده سخن بگویند و درک کرده قضاوت کنند. نام نازو انا را چون از کودکی شنیده‌اند و می‌دانند که در میان جامعه پشتون جایگاه ویژه دارد، قدر می‌کنند، بی‌آن‌که توجهی به جنبه‌های غیرطالبانی هویت او داشته باشند. اگر امروز زنی چون نازو از قندهار قد بکشد و مدعی رهبری، حضور در میدان‌های سیاسی و رقابت با مردان شود، آیا این گروه او را فرصت تبارز خواهد داد؟

دسته دوم دشمنان طالبان، گروهی از سیاست‌مداران، شاعران، فعالان اجتماعی و شخصیت‌های تاریخی‌اند که طالبان آنان را به صفت‌هایی چون ناسیونالیست نفرین کرده‌اند. وقتی اینان خود را مدافع «افغانیت» و فرهنگ افغانی می‌دانند، در واقع دعوی تصاحب چوکی ناسیونالیسم را دارند؛ چون می‌دانند که این شعار در میان جمعیت بزرگی از وطن‌داران خریدار دارد. اما ناسیونالیسمی که اینان بد می‌بینند، کدام است؟ طالبان در آغاز بدون ذکر نامی، از شاعر ناسیونالیست پختون‌خوا یاد کرده‌اند، ولی در جزئیات ارزیابی چند جای بر غنی خان شاعر تاخته و او را فردی دارای افکار فاسد و صاحب‌الفاظ ناروا خوانده‌اند. طالبان از معلمان خواسته‌اند تا شاگردان را از ناروایی‌های الفاظ و عقاید فاسد غنی خان آگاه سازند.

عبدالعنی خان، شاعر مشهور پشتو که فرزند عبدالغفار خان بود، به نقد صریح نقش ملاها شهرت دارد. او بیشتر به خاطر آزادی‌خواهی، ترقی‌خواهی و مبارزه‌اش علیه بنیادگرایی شناخته می‌شود تا افکار ناسیونالیستی. غنی خان در شعری سروده است: عجیبه دا سودا گردی/ په لاس تیغ په سر قران... پنجی دوبي په سرووینو/ سر یی بره په اسمان. (عجب فروشنده‌ای هست او/ در دستی تیغ و در دست دیگر قرآن. پنجه‌هایش غرق در خون و/ سرش افراشته به آسمان). غنی خان به خاطر نقد صریح تجارت ملاهای دین‌فروش، مورد غضب طالبان است. تمام کسانی که در دستی تیغ و در دست دیگر قرآن دارند و به پنجه‌های خون‌آلود خود افتخار می‌کنند، او را دشمن می‌پندارند.

قوم‌گرایی و ناسیونالیسم تنگ‌نظرانه، صفتی مناسب برای گروه طالبان است که روایت روستائی و عقب‌مانده‌شان را از فرهنگ و سنت‌های قومی زیر نام ارزش‌های افغانی و فرهنگ ملی لعاب مذهبی می‌دهند. غنی خان در چنین تعریفی نمی‌گنجد. بلی، غنی خان در عصری می‌زیست که سنت‌های استعماری هنوز بیداد می‌کرد، ملت‌ها و اقوام بسیاری از حق تعیین سرنوشت محروم بودند و در عین حال قوم‌گرایی و ملی‌گرایی رونق بسیار داشت. شعرهای او نیز عاری از این گرایش‌ها نیست. اما معرف هویت اصلی او در شعر پشتو، نگاه فلسفی و انتقادی‌اش به محیط پیرامون و نهادها و دستگاه‌های حاکم است. در تعداد قابل توجهی از اشعار غنی خان، نگاه فلسفی تلخ و خیام‌گونه حاکم است. او خلاف رسم طالبانی، شک کردن و سؤال پرسیدن را گناه نمی‌شمرد و در شعری سروده است: څنگه ملامته زه په گناه شم/ چي وس، قسمت او تدبیر د بل دی (چگونه به گناهی ملامت می‌شوم/ که اختیار، قسمت و تدبیر دست دیگری‌ست). در جای دیگری سروده است: زه یو مست شان لیونتوب یم، د هوا په اس سوریرم/ که یو رنگ د یار د سترگو شل رنگونه شم

گدیریم// دا زه څه له ولي جوړ شوم خبر نه يم نه پوهیږم/ ولي سوز شم، ولي ساز شم يو آواز يم چه غږیږم (دیوانه‌ای مستانه‌ام، بر کمند هوا سوار می‌شوم/ گر یک رنگ از ده‌ها رنگ چشم یار شوم، به رقص می‌آیم. نمی‌دانم نمی‌فهمم این من برای چه خلق شده‌ام/ چرا به سوز می‌آیم، چرا ساز می‌شوم، آوازی‌ام که می‌خوانم).

طالبان برای حذف مخالفان فکری خود از نصاب، نقاب ملی‌گرایی پوشیده‌اند و با تکریم اشخاصی چون نازو انا، ملالی، خیام، ابن سینا و خوارزمی می‌کوشند از خود چهره‌ای تصویر کنند که گویا می‌توانند بدیل مشروطه‌خواهان، دموکرات‌ها و ملی‌گرایان مترقی باشند و نسخه‌ای از «افغانیت» و «اسلامیت» را بسازند که در آن شخصیت‌های ملی، ارزش‌های ملی، تاریخ و جغرافیای میهنی و استقلال و آزادی با روایت طالبانی معرفی گردند. در این مسیر، حریف اصلی خود را جریانی می‌دانند که از اواخر قرن نوزدهم تا امروز در تلاش مدرن ساختن اداره، حکومت‌داری، اقتصاد و فرهنگ‌اند. مشروطه‌خواهی اولین جنبشی بود که این تلاش را به شکل سازمان‌یافته انجام داد، با اقتدار محافظه‌کار درگیر شد و نهادهای استبدادی را به زیر سؤال برد.

در سند ارزیابی نصاب، طالبان هرچا با عنوان مشروطه‌خواهی و نام شخصیت‌های آن جنبش روبه‌رو شده‌اند، علیه آن‌ها موضع گرفته و دستور داده‌اند تا از نصاب حذف شوند و یا گفته‌اند که معلم باید علیه آنان تبلیغ کند. در جایی، نهضت مشروطه‌خواهی را «جمهوریت غربی» خوانده‌اند که علیه نظام شاهی و برای نشر فرهنگ غربی تلاش کرده است.

طالبان که بین دانش و تبلیغات سیاسی‌مذهبی تفکیک قایل نیستند و نصاب را ابزار ذهنیت‌سازی می‌دانند، نه خود سعی در شناخت اتفاقات و شخصیت‌های تاریخی دارند و نه می‌خواهند متعلمان و محصلان با تحقیق و مطالعه با تاریخ آشنا شوند. آنان نمی‌خواهند بدانند که رهبری مشروطه‌خواهی در دست مولوی‌ها و ملاهای ضداستبداد و عدالت‌خواه بود. جنبش مشروطه‌خواهی واکنش ملی و دموکراتیک روشن‌فکران مذهبی و لیبرال افغانستان در برابر شاه وابسته به استعمار غربی (هند بریتانوی) بود. آنان تلاش داشتند مسیر توسعه و دموکراسی را در چارچوب فرهنگ کشور و رعایت ملحوظات اجتماعی و تاریخی افغانستان بپیمایند. سکه غرب، آن زمان نیز مثل امروز دو روی داشت. در یک‌سوی آن دانشمندان، مخترعان، عدالت‌خواهان و بشردوستان بودند که در سراسر کره زمین چون الگو استقبال می‌شدند و مشروطه‌خواهان افغانستان نیز در تماس با آن رخ جهان غرب می‌خواستند اصلاحات سیاسی، آموزش عصری و توسعه اقتصادی را در ظرف فرهنگ و اجتماع خود بومی کنند. روی دیگر غرب، مثل امروز ابرقدرت‌ها و استعمارگران بودند که با گروه‌های عقب‌گرا و نظام‌های مستبد منطقه ما دوستی داشتند، به آنان بسته‌های ماهوار و سالانه پولی و توپ و تفنگ می‌فرستادند. نظام شاهی را که طالبان جنبش مشروطیت را به خاطر مبارزه با آن تقبیح می‌کنند، مثل امارت طالبان وابسته به بیگانگان بود و با پول و تفنگ استعمار غربی مردمش را می‌کشت.

در آن زمان مدارس هنوز سنتی و در ارتباط با مردم بودند و در استخدام دستگاه‌های جاسوسی و ابرقدرت‌های شرقی و غربی درنیامده بودند، از این رو ملاها و مولوی‌ها نزد مردم شهرت نیک داشتند و در جمع‌شان بسیار بودند افرادی که در جبهه مردم می‌ایستادند و در برابر زورمندان، استعمارگران غربی و مستبدان شرقی از رفتن به دم توپ و سر دار هراس نداشتند.

زمانی که مشروطیت اول به میدان آمد، حبیب‌الله خان در قدرت بود که مثل ملا هبیت‌الله خود را امیر می‌خواند، از ابرقدرت غربی جیره‌های پولی دریافت می‌کرد و در قراردادی چون توافق‌نامه دوحه قدرتش را در بدل تعهداتی «تضمین» کرده بود. تعهدات آن امیر شباهت بسیار با تعهدات امیر طالبان داشت. امیر حبیب‌الله تعهد سپرده بود که با دشمنان بریتانیا دوستی نکند، به کسی اجازه ندهد که از خاک افغانستان علیه منافع بریتانیا استفاده کند و در سیاست‌های

خارجی بدون مشورت و رضایت آن ابرقدرت اقدامی نکند. به شباهت این شرطها با شروط توافقنامه طالبان و امریکا توجه کنید.

در آن زمان نیز گروهی از اشراف فیودالی و مذهبی با امیر و حامی استعماری‌اش همکاری داشتند، اما توده ملاحا و مولوی‌ها با مردم بودند. به استناد کتاب «افغانستان در مسیر تاریخ» اثر میرغلاممحمد غبار و «جنبش مشروطیت افغانستان» از عبدالحی حبیبی، مسجد چوب‌فروشی و دارالعلوم حبیبیه از خاستگاهها و مراکز اصلی سازمان‌دهی مشروطه‌خواهان بودند و در همان درسگاه علوم دینی اولین بیانیه رسمی مشروطه‌خواهان خطاب به امیر حبیب‌الله نوشته شد و در آن پیشنهاد گردید که «انجمنی از دانشمندان افغان به وجود آید تا یک جریده پانزده‌روزه را به نام سراج‌الاخبار» نشر کند. رئیس این انجمن مولوی عبدالرؤف قندهاری بود. مولوی محمدرور و اصف، منشی این انجمن شد. خلاف مولوی‌های طالبانی و جیره‌خواران دستگاه‌های استخباراتی، آن مولوی‌ها، به نوشته عبدالحی حبیبی سه هدف اساسی را برای انجمن خود تعیین کرده بودند:

الف) بیدار ساختن مردم و تشویق حس تعلق و آزادی در آن‌ها؛ ب) آشنا کردن مردم با مدنیت جدید؛ ج) اطلاع‌رسانی از اوضاع جهان به منظور گشودن چشم و گوش مردم در مورد وقایع جهان.

مولوی‌های حاکم امروز کمر به جلوگیری از بیداری مردم بسته‌اند، مدنیت را «غرب‌گرایی» و «بیگانگی‌پرستی» می‌خوانند و از چشم‌وگوش گشوده مردم هراس دارند. جریده روشنگری را که مولوی عبدالرؤف و هم‌انجمنی‌هایش نشر کردند، از سوی مردم بسیار استقبال شد، اما هند بریتانوی، بزرگترین قدرت غربی آن زمان که خود صاحب روزنامه‌ها و جراید بسیار بود، نشر این جریده را برای منافعتش خطرناک تشخیص داد و به امیر جیره‌خوارش دستور داد تا اجازه نشر شماره دوم آن را ندهد.

طالبان در عصر ما ذکر نام شاعران و دانشمندان غربی در نصاب تعلیمی افغانستان را نادرست می‌خوانند، اما مولوی‌های مترقی و ضد استعمار آن دوران برای اولین بار ترجمه یک شعر آلمانی را در شماره اول جریده سراج‌الاخبار نشر کردند.

شهید معروف جنبش مشروطیت، سرور خان و اصف، نیز مولوی بود. سیدقاسم رشتیا، هم‌رزم مولوی و اصف، از او با القاب و صفات عالم دین، ادیب، شاعر و روشن‌فکر بارز یاد کرده است (جریده کاروان کابل، ۱۳۵۱/۰۴/۱۸). او و هم‌زمانش حزب سری با تشکیلات منظم ساخته بودند و برای رهایی کشور از استبداد داخلی و استعمار خارجی، تلاش می‌ورزیدند. آنان برای ایجاد اصلاحات و باز کردن دریچه‌های تحول حاضر بودند که با شاه نیز همکاری کنند. عبدالحی حبیبی در کتابش نوشته است که در سال ۱۳۲۷ هجری قمری (۱۹۰۹ میلادی) در مکتب حبیبیه، جلسه‌ای به رهبری مولوی سرور و اصف برگزار شد و اشتراک‌کنندگان عریضه‌ای را خطاب به امیر نوشته از او خواستند که مجاری امور حکومت را براساس قوانین مشروطه استوار سازد «تا از احکام خودسرانه و خلاف مقررات اسلامی جلوگیری به عمل آمده مردم را در تحت سلطه قانون و نظام مشروطیت به حیات مرفه قرین گردند.» (حبیبی، مشروطه‌خواهی در افغانستان) واکنش امیر در برابر تحرک مشروطه‌خواهان، شدید و خونین بود؛ ده‌ها تن اعدام شدند. مولوی و اصف را نیز با تعدادی از نزدیکانش از جمله برادرش سعادت در تپه شیرپور به توپ بستند. مولوی قبل از مرگ بر پارچه‌ای از کاغذ وصیت‌گونه نوشت:

ترک مال و ترک جان و ترک سر در ره مشروطه اول منزل است.

جنبش مشروطیت با معارف پیوند ناگسستنی داشت. مولوی و اصف و دیگر روشن‌فکران آن زمان، مدافعان سرسخت معارف بودند و زمانی که امیر مستبد، جنبش مشروطیت را سرکوب کرد، معارف نیز به انزوا رفت و به گفته

غلاممحمد غبار، مکاتب از رونق افتاد، طوری که سال‌ها بعد وقتی حکومت حبیب‌الله به پایان رسید، تنها ۲۰ تن فارغ‌لیسه در کشور داشتیم و با آنان نیز چون افراد خطرناک رفتار می‌شد. به نوشته غبار، این فارغان دایم از یک شغل به شغل دیگر تبدیل می‌شدند تا جای پای نیابند و از نظر مسلکی ماهر و صاحب اعتبار نشوند. نصرالله خان، برادر امیر، در دربار به امیر پیشنهاد کرده بود که مدارس کابل تعطیل شوند، چرا که «از معارف مشروطه می‌زاید و مشروطه نقطه مقابل تسلط شرعی سلطان است.» (غبار، افغانستان در مسیر تاریخ، ص ۷۲۰).

دفاع از دین، فرهنگ و تاریخ بهانه‌ای برای قایم کردن تسلط شرعی نظام سلطانی و امارت است. نصاب را به خاطر آماده کردن نسل ناآگاه و فرمان‌بر تغییر می‌دهند، معارف را به همین دلیل دشمن می‌خوانند و انواع محدودیت بر منافذی که باعث روشنی اذهان گردد، وضع می‌کنند. غبار نوشته است که ورد زبان امیر حبیب‌الله این شعر بود:

نزد خرد، شاهی و پیغمبری چون دو نگین‌اند و یک انگشتری.

طالبان نیز برای ملا هبت‌الله جایگاهی قایل شده‌اند که ترکیبی از شاهی و پیغمبری است. خود ملا نیز امسال ادعا کرده است که فرامینش شریعت است و باید بی‌چون‌وچرا اجراء شود.

مولوی‌ها و ملاهای مشروطه‌خواه اما معارف را مانع دین‌داری نمی‌دانستند و برای ترویج آن قلم می‌زدند، خون دل می‌خوردند و تا پای دار می‌رفتند. در شماره اول سراج‌الخبار شعری از مولوی محمدسرور واصف با این مطلع نشر شده است:

فروغ جوهر دانش، فرو بگرفت عالم را سواد جهل شد از لوحه جان جهان فانی.

او از باز شدن مکاتب و رونق جنبش روشنگری شاد و به آینده کشورش امیدوار بود. در همان شعر این بیت‌های ترقی‌خواهانه و ضد ارتجاعی آمده است:

بشارت باد اهل فضل و دانش را ازین مژده که باغ بخردی را آمد اکنون وقت ربانی
یکی ای عالم ایمان، نگاهی کن به کیهان بر روان بیدار دار از نشنه خواب گران‌جانی
یکی با دیده عبرت ببین اقوام دنیا را که از غیرت همی‌گردد ذهول از دامن‌افشانی
بیال از پستی سستی، به اوج پایه ببینش گرایان شو سوی جمعیت از ملک پریشانی
ببین اصناف عالم را ترقی‌های پی‌درپی چه نمسا و فرنسا و چه جرمانی چه جاپانی
کسی کز دوحه تذهیب، کار کام دل چیند به گیتی فایق آید از همه اقران انسانی.

بعدها وقتی نسلی از تحصیل‌کرده‌گان مکاتب عصری و دانشگاه‌ها تربیت شدند، آنان رهبری و بار اصلی مأموریت روشنگری را بر دوش گرفتند، ولی همواره صف معارف‌دوستی و ترقی‌خواهی با نام مبارزانی که در مدارس دینی غیراستخباراتی تربیت شده بودند، مزین بوده است. نام مولوی عبدالرؤف قندهاری، ملا فیض‌محمد کاتب، مولوی محمدسرور واصف، مولوی عبدالواسع آخوندزاده، مولوی عبدالرب آخوندزاده، مولوی غلام‌محمد الدین افغان، مولوی محمدظفرخان مروت و تمام آنانی که در مدارس سنتی آموزش دیده بودند، نزد معارف‌دوستان و ترقی‌خواهان گرامی است.